

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [خط صلح](#)]

[تاریخ: ۴ دی ۱۳۹۳]

خشونت و روحانیت/ عبدالحمید معصومی تهرانی

در ابتدا امر بایستی تاکید کرد که افرادی که در حال حاضر تریبون به دستشان افتاده، مروج خشونت در میان مردم هستند. اما اگر به گذشته‌ی فرهنگی خودمان در طول این چند دهه نگاه کنیم، در خواهیم یافت که رواداری دینی و مذهبی اساساً در فرهنگ ما معنا و مفهوم خود را از دست داده و متاسفانه در گذشته‌ی نه چندان دور هم وضعیت به همین ترتیب بوده است. مگر روحانیون سنتی‌تر، بد و بیراه گفتن به خلفا را نمی‌پسندیدند و یا فتوای قتل افراد را بدون محاکمه صادر نمی‌کردند؟ مگر در زمان شاه برای کشتن رزم‌آرا یا کسروی فتوا صادر نشد و به همان استناد ترورش نکردند؟

با توجه به این موارد، تفاوت امروز با آن زمان تنها در یک مورد است. آن هم این‌که امروزه فتواها و نظرات فقهی خشونت‌زا به دلیل قدرت و ابزارهایی مانند رسانه، علنی‌تر بیان می‌شود؛ آن موقع فتواها چندان سر و صدا نمی‌کرد اما امروز روحانیت به دلیل بهره بردن از قدرت، آشکارا و بدون واژه همان رویه‌ی فکری را ادامه می‌دهد.

ریشه‌ی این خشونت‌گرایی را هم باید در افکار روحانیت مسلمان جستجو کرد؛ افکاری که به هیچ عنوان تعامل با مخالف خود را بر نمی‌تابد. در واقع سطح تحمل فکری و فرهنگی ما ایرانیان بسیار پایین آمده؛ حتی اگر بگوییم پایین بوده است هم اشتباه نکرده‌ایم. ما همواره در برابر کسانی که با ما متفاوتند، دست به قضاوت‌های بدبینانه می‌زنیم و با این حساب دیگر نمی‌شود انتظار داشت که دچار توهم تهدید نشویم و به خشونت و پرخاشگری گرایش پیدا نکنیم. البته باید گفت جامعه‌ای که مشکل روحی-روانی پیدا کند، نمی‌توان کنترلش کرد. کما این‌که خشونتی که در جامعه‌ی ما شکل گرفته غیرقابل کنترل است. مردم جامعه‌ی ما (به جوامع دیگر کاری نداریم چرا که بحث ما مقایسه نیست) عصبی هستند و نسبت به کوچک‌ترین مسئله‌ای واکنش و عکس العمل نشان می‌دهند.

مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، هر چند که یک توصیه‌ی قرآنی است، اما آن‌گونه نیست که امروزه بیان می‌کنند. از آیاتی که در قرآن در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر آمده: "وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (۱۰۴: آل عمران)، و همچنین "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (۷۱: توبه) تعبیر مختلفی گرفته شده و متاسفانه سواستفاده‌هایی نیز صورت می‌گیرد. مرحوم آیت الله منتظری در یکی از سخنرانی‌هایش در تفسیر این آیه می‌گوید: "همان خدایی که پیغمبر (ص) و علی (ع) را ولی قرار داده است، در این آیه می‌گوید که یک سری از مومنین بر یک سری دیگر ولایت دارند و بر اساس این ولایت عمومی باید امر به معروف و نهی از منکر کنند."

در سال ۸۸ هم اتفاقاً عده‌ای از مومنین به این گمان که بر مردم ولایت دارند، آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر کردند؛ ولو با باتوم. بنابراین نباید آن آمرین و ناهیان معروف و منکر را مورد شماتت قرار داد! این در حالی‌ست که کسی بر کسی ولایت ندارد و خود پیغمبر هم بر مومنین ولایت نداشته است. "اولویت" غیر از "ولایت" داشتن است. به خصوص بحث آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی توبه، دوستی‌ست. یعنی من باید با یک فردی دوستی صمیمی داشته باشم و بعد به آن بگویم که این کار را بکن و این کار را نکن. نه این‌که در خیابان وقتی فرد غریبه‌ای را می‌بینم و هیچ چیز از او و زندگی‌اش نمی‌دانیم، به او امر و نهی کنم. متاسفانه آقایان مسئله‌ی "امر و نهی" را همیشه به یک نوع قدرت زورمدارانه تعبیر می‌کنند، در حالی که امر و نهی در اینجا مشخصاً معنی درخواست دوستانه و مشفقانه برای انجام

یا عدم انجام کار، می‌دهد. صراحتاً در آیهی ۹۰ سورهی نحل می‌خوانیم: “به راستی خداوند به عدل و احسان و ادای حق خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از ناشایستی و کار ناپسند و سرکشی باز می‌دارد، او شما را اندرز می‌دهد باشد که پند گیرید” که معنای امر و نهی الهی در روابط اجتماعی را به موعظه کردن نسبت داده است.

اکثر علمای شیعه، “اولیا” را در آیهی ۷۱ سورهی توبه، به “سرپرست” و “صاحب اختیار” معنا می‌کنند و این در حالیست که “ولی” و مشتقات آن در قرآن چنین معنایی ندارد؛ یا به معنای قرابت و نزدیکی ست و یا معنای دوستی می‌دهد. حتی آنجا که می‌فرماید: “الله ولی الذین آمنوا” به دوستی خداوند با مومنین اشاره دارد که به واسطه‌ی این دوستی و نزدیکی و خیرخواهی است که نیت خود را خارج کردن آن‌ها از تاریکی به نور عنوان می‌کند. پس به نظر من این حرف‌ها مطابق قرآن نیست و تعبیر شخصی افراد و دخل و تصرف در معنی کلمات است. ضمن این‌که تفکرات اسلامی ما کلاً چه از لحاظ لغوی، چه تعبیری و معنایی و چه زمانی و مکانی بایستی مورد واکاوی قرار بگیرد که بتوانیم به یک نتیجه‌ی درست و ملموس برسیم. خلاصه این‌که “صراط مستقیم” که قرآن بدان اشاره دارد با این دخل و تصرف‌ها در طول تاریخ اسلام از حقیقت خودش دور شده است.

ما باید مبانی دینی‌مان پیرو قرآن باشد. سنت پیغمبر هم بر همین اساس استوار است؛ کما این‌که وی حق فتوا نداشته و این حق به صراحت قرآن در انحصار خداست. چیزی هم که امروز تحت عنوان امر به معروف وجود دارد و سازمان‌ها و تشکیلات عربی و طویلی که با این اسم تاسیس می‌شود، مبنایی در اسلام ندارد و در نهایت هر کسی تنها از اطرافیان خودش می‌تواند درخواست کند که کار نیک انجام دهند و از کارهای ناپسند دوری کنند.

ضمن این‌که باید در نظر گرفت که امر به معروف و نهی از منکر که به حجاب و روسری و چادر سر کردن -که رفتاری ظاهریست- محدود نمی‌شود و مسائل مهم‌تری را باید در نظر گرفت. آیا دروغ گفتن، سوءاستفاده کردن، کلاهبرداری و اختلاس کردن و ریاکاری جزو منکرات نیست؟ چرا به این موارد توجه نمی‌کنند و فقط به دنبال ظاهرسازی هستند؟ قرآن هم که کلاً در مورد امر به معروف و نهی از منکر تعریفی ارائه نداده است؛ این‌که چه چیز معروف و چه چیز منکر است را زمان و مکان و شرایط تعریف می‌کند. پس وقتی قرآن هم نمی‌آید تعریفی برای آن بدهد، ما نمی‌توانیم فقط مصداقی خاص برایش در نظر بگیریم و تعریف کنیم. این مقوله مصادیق فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هم دارد و باید این را در نظر گرفت. مثلاً ممکن است عطسه کردن در جمع، در ایران معروف باشد، ولی در فرهنگ خاصی از نظر اجتماعی کاری زشت محسوب شود و منکر به حساب بیاید. مثال بارز این‌که، در ایران، مردم به راحتی در خیابان آشغال می‌ریزند اما این کار در برخی از کشورهای اروپایی منکر است و اگر شما در خیابان آشغال بریزید، مردم شما را از این کار نهی می‌کنند. مسئله این است که این روزها برخی علما سعی دارند که فساد ظاهری (اگر اسم بی‌حجابی را بتوان فساد گذاشت و البته بنده چنین اعتقادی ندارم) را در جامعه پاک کنند و این در حالیست که فساد در باطن بیداد می‌کند.

موضع‌گیری‌های تند در تریبون‌هایی نظیر نماز جمعه هم جز این‌که نگاه منفی جامعه به روحانیت را منفی‌تر کند، نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت. به هر حال وقتی حرفی زده می‌شود، باید انتظار تبعات آن را هم داشت. این که بیایند بگویند “برای حجاب باید خون ریخته شود؛ آن هم خون‌های پاک”، این به چه معنی ست؟ آیا گوینده توصیه می‌کند که می‌بایست ترور شخصیت‌های مذهبی و سیاسی دوباره در کشور شکل بگیرد؟ گویی متوجه نیستند که چه می‌گویند.

قبل از انقلاب مسجدها پر بود و مردم به امور دینی بیش‌تر توجه می‌کردند، اما الان با توجه به تبلیغات انبوه رادیو و تلوزیون فقط ریاکاری بیش‌تر شده و اعتقادات قلبی کم‌تر شده و همین نشان می‌دهد که وقتی قدرت سیاسی را ابزار تبیین و تبلیغ دین در جامعه کنیم، نتیجه‌اش معکوس می‌شود. چهره‌ای که قبلاً یک فرد مذهبی داشت الان مورد پذیرش نیست و مردم خوششان نمی‌آید. و اگر این آقایان بدون بادی‌گارد در بین مردم حضور پیدا کنند و مردم ترسی نسبت بهشان نداشته باشند، آن وقت متوجه می‌شوند که نظر مردم چیست. اگر به آیات قرآن دقت کنیم آل فرعون در زمان اسارت بنی‌اسرائیل، به نوعی یک حکومت دینی بودند. وقتی در گفتار فرعون دقت کنید حرف من را خواهید فهمید.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]